

باستان‌گرایی در اندیشه آخوندزاده

اصغر طحان

دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تهران شمال

چکیده

باستان‌گرایی، همان archaism است که به معنای کهنگی، رجعت به گذشته و اصالت دادن به دوران باستان است. همچنین متضمن رجعت و گرایش عاطفی و رومانیک به یادمان‌های ایران پیش از اسلام یا عناصر ایران‌شهری دوران اسلامی نیز است. باستان‌گرایی پدیده مدرن و متأخر است که از اواخر عصر قاجار در فرهنگ سیاسی و اجتماعی ایران پدید آمد. باستان‌گرایی، از روزگار مشروطیت به بعد به تدریج به صورت مولفه‌ای تأثیرگذار در سیاست ایران مطرح است، به گونه‌ای که امروزه نیز در حیات فکری - سیاسی این مرز و بوم موثر است (اکبری، ۱۳۷۵: ۲۳-۲۱) نگرش باستان‌گرایی در پی آن است که فضای مربوط به زمان گذشته را بازآفرینی کند و یک ایدئولوژی جدید بسازد. (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۱۴-۱۱) یکی از مهم‌ترین اندیشمندان متجدد معاصر که جزو باستان‌گرایان اندیشه‌ی تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود میرزافتحعلی آخوندزاده است. او با رجوع به مؤلفه‌های باستانی و به طور مشخص به مؤلفه‌های باستانی ایران قبل از اسلام، اندیشه و تفکر خود را طرح‌ریزی کرد و از این طریق، پاسخی به عقب‌ماندگی ایرانیان داد. ما در این مقاله برآنیم تا ضمن پرداختن و بررسی ماهیت باستان‌گرایی در اندیشه‌ی آخوندزاده، به میزان تأثیرات اندیشه‌ی او بر فضای سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پس از مشروطه بپردازیم. تفکرات و دیدگاه‌های میرزافتحعلی آخوندزاده دارای موافقان و مخالفان بسیاری است که نویسنده سعی بر آن داشته است تا به بررسی اندیشه‌ها بپردازد و از هرگونه جهت‌گیری و موضع‌گیری نسبت به هر دوی این جریان‌ها دور بماند.

واژه‌های کلیدی: آخوندزاده، باستان‌گرایی، مشروطیت، ایران، غرب، تجدد

مقدمه:

آخوندزاده، شخصیت ملی مهمی است که آدمیت او را اندیشه‌ساز فلسفه ناسیونالیسم جدید می‌نامد. او ترکیبی از ناسیونالیسم سیاسی و فرهنگی را در هم آمیخت، به طوری که مدار فکرش، حفظ وطن از سلطه بیگانه و نیل به رهایی و آزادی و استقلال بود و خواستار بیداری فرهنگی و جدایی از اسلام عربی‌گری همراه آن نیز بود.

آخوندزاده در آثار خود، عظمت ایران قبل از اسلام را که پایه و اساس توسعه ناسیونالیسم مدرن ایرانی بود مورد تاکید قرار داد. در ناسیونالیسم آخوندزاده به تقلید از منورالفکران اروپایی، نژاد و قومیت می‌بایست جانشین دین شود و به موازات محو دین یا تضعیف آن علائق قومی به ایران قبل از اسلام و احساسات ملی برانگیخته شود.

میرزافتحعلی آخوندزاده معتقد بود که اعتقادات دینی و قلبی مردم، نیروی روزگاران گذشته را ندارد و نمی‌تواند آنان را به شوق شهادت به نبرد با دشمنان قوی دست بکشاند.

میرزافتحعلی آخوندزاده مروج اصول مشروطیت و حکومت قانون است، نماینده فلسفه سیاست عقلی عرفی است و از جهاتی پیشرو همه متفکران ایران و مصر و عثمانی است. میرزافتحعلی آخوندزاده از اولین ادیبان و نقادان اجتماعی به شیوه علمی بود. شیوه عمل آخوندزاده، بررسی سیر اندیشه‌های دینی در ظرف تاریخی و محک آن‌ها به واسطه تجربه و آزمون است که به پیشنهاد اصلاح دینی و پروتستانیسم منتهی می‌گردد. در این راه آخوندزاده تحت تأثیر ارنست رنان و باکل است و با هر گونه تلفیق میان سنت و مدرنیته به مقابله برمی‌خیزد. (آدمیت، ۱۳۴۹: ۳۱)

از همین روی است که مادیت فلسفه نوین را در برابر انکارهای متافیزیکی گذشته قرار می‌دهد. آخوندزاده در برابر سطره فرهنگ دین - عربی، در صدد طرح ایده ملیت‌خواهی و ناسیونالیسم به واسطه بازگشت به دوره طلایی ایران باستان است. این رویکرد تاریخی در راستای هویت‌بخشی به جامعه‌ای است که در برابر پیشرفت‌های ملل دیگر احساس فقر و حقارت می‌کند. به هر تقدیر اندیشه‌ها و برنامه‌های اصلاحی آخوندزاده تا سال‌ها بعد تأثیر قابل توجهی بر مولفه‌های فرهنگی و سیاسی ایران نمی‌گذارد و گاه از اساس مردود شمرده و نادیده گرفته می‌شود. (مصطفوی، ۱۳۹۱: ۵۴)

آخوندزاده، بی‌شک، بر روی جریان‌های ادبی و به ویژه سیاسی پس از خود بسیار تأثیرگذار بود و ردپای آثار و اندیشه‌های وی را می‌توان در پاره‌ای از نهادها و رجال عصر پهلوی به وضوح مشاهده کرد.

این مقاله در پی تلفیق باستان‌گرایی و بررسی آثار و افکار میرزافتحعلی آخوندزاده است. به بیان دقیق‌تر در این نوشتار در پی آن هستیم که باستان‌گرایی را در چارچوب اندیشه آخوندزاده بررسی و تبیین کنیم.

سوال اصلی این مقاله این است: مقوله باستان‌گرایی در اندیشه آخوندزاده بر چه مؤلفه‌های تاریخی، فرهنگی و ادبی استوار است؟ روش مورد استفاده در این مقاله، روش توصیفی - تحلیلی است و از روش تفسیر متن یا هرمنوتیک نیز استفاده شده است.

منظور این است که آثار و متون آخوندزاده و شرایط زمانه وی مورد مطالعه قرار می‌گیرد، تا اندیشه وی درباره باستان‌گرایی فهمیده شود. همچنین از روش کتابخانه‌ای برای جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات استفاده می‌شود.

هدف از انجام این تحقیق واکاوی باستان‌گرایی در اندیشه آخوندزاده و اعلام نظر آخوندزاده و تأثیرات اجتماعی و سیاسی آن در دوران مشروطیت می‌باشد.

چارچوب نظری

در پی تغییرات عظیمی که در قرن هجدهم رخ داد - مثال انقلاب آمریکا، انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه - مبانی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی عصر قدیم به تدریج با چالش مواجه و مبانی عصر جدید پی‌ریزی شدند. در این جدال قدیم و جدید که منادی دورانی طوفانی بود، دو اندیشه در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. در یکسو روشنگری قرار داشت، که سراسر قرن هجدهم را تحت سیطره‌ی خود قرار داده و با خصیصه‌های بنیادین خود عقل‌گرایی، وضوح، سادگی فهم هستی، قابل شناخت بودن انسان و طبیعت، و ... زمانه‌ای ساکن و به دور از هیاهو و غوغا را به ارمغان آورده بود. اما در دیگر سو طوفان مهیب رومانتیسم قرار داشت که با خویی آشتی‌ناپذیر مستقیماً ریشه‌های بنیادین روشنگری را هدف قرار داده و در صد پی‌ریزی نظمی نوین بود. حاصل این نزاع، دو قرن سرشار از حوادث پر تلاطم بود که بی‌شک ریشه در تفکرات نوخاسته‌ای داشتند که ماحصل این ستیز بود. تفکر رومانتیک به سادگی می‌توانست داعیه‌های آنان برای ابراز وجود مجدد، احیای قدرت پیشین، اعتلای عظمت کهن و اعاده‌ی حیثیت را برآورده سازد.

در ایران نیز می‌توان با اندک تفاوت‌هایی همین کار ویژه‌ی تفکر رومانتیک را پی‌گرفت. پس از جنگ‌های ایران و روس و شکست در این جنگ‌ها، ایرانیان، در نتیجه‌ی مواجهه با غرب و حیرت ناشی از آن به حقارت و عقب‌ماندگی خود آگاهی یافتند. این حقارت و آگاهی تلنگری بود برای واکاوی دلایل عقب‌ماندگی ایران، که به تدریج با انباشته شدن ذهنیت متفکران از این مواجهه، نسخه‌های تجویزی برای برون رفت از این وضعیت اسفبار با خصایل رومانتیک پیچیده شد. پس از جنگ‌های ایران و روس، تا مدت‌ها ایرانی‌ها، درک درستی نسبت به آنچه اتفاق افتاده بود، نداشتند و در مراحل ابتدایی حتی در صدد کتمان آن برمی‌آمدند و آن را حواله به قضا و قدر می‌کردند. سپس با قبول شکست و درک تغییر جهان، و نیز پدیده‌ی شگرف مدرنیته، هرچند ناخواسته، در پی واکنش برآمدند. در این دقیقه است که واکنش‌های رومانتیک به اوج خود می‌رسد. به عبارت دیگر، بافت سیاسی و فراماسیون تاریخی، به جای چاره‌اندیشی عقلایی و راه‌حل‌های منطقی به سمت و سوی رومانتیسم میل کرد. در اینجا، گونه‌های ادبی رمانتیک، ستایش گذشته‌ی فراتاریخی، طلب بازگشت به شکوه امپراطوری‌های پیش از اسلام و نقد فراتاریخی تاریخ باب می‌شود (Ross, 1969: ۷-۳۸).

از همین رو ما، اندیشه‌ی فتحعلی آخوندزاده را در چارچوب کلی رومانتیسم واکنشی در برابر مدرنیته تحلیل می‌کنیم و بر این نظریه که آرا و اندیشه‌های آخوندزاده، ذیل ایده‌ی کلی رومانتیسم قرار می‌گیرد. ما این چارچوب را از طریق روشی هرمنوتیکی و در لابه‌لای زمینه و زمانه‌ی آخوندزاده بررسی خواهیم کرد.

زندگی و زمانه آخوندزاده:

نظریه‌پردازی در سطح مباحث اجتماعی، عمدتاً پاسخ و واکنشی است به نوعی بحران یا وضعیت نامطلوب. نظریه‌پردازی همواره قصد بهبود اوضاع دارد و نظریه‌پرداز به این می‌اندیشد که با طرح نظریه‌ی خود تلاش در اجرایی کردن آن، شرایطی را از وضع نامطلوب به وضع مطلوب‌تر سوق دهد.

این نگاه نسبت به نظریه‌پردازی را بیش از هر جای دیگر می‌توان در آرای اسپریگنز یافت. از نظر اسپریگنز، «نظریات سیاسی، نمود وضعیتی هستند که دیگر قابل تحمل نیستند. به عکس، وقتی در جامعه‌ای نظریه‌ی سیاسی به وجود نمی‌آید، معنای آن این است که نوعی رضایتمندی که علامت رضایت جامعه است، وجود دارد، به طوری که جامعه در مقابل پذیرش نظریات سیاسی جدید مقاومت می‌کند. (اسپریگنز، ۱۳۸۲: ۴۳-۳۵).

به گفته اسپریگنز، هر نظریه‌ی سیاسی از این حیث براندازانه است، چرا که نهایتاً کوشش دارد تا یک نظم سیاسی صحیح را توضیح دهد. بدیهی است که توضیح این نظم در پرتو واسازی نظم مستقر صورت می‌گیرد. اسپریگنز شکل‌گیری و قوام اندیشه‌های سیاسی را ناشی از وجود بحران در جامعه می‌داند و آن اندیشه‌های سیاسی در واقع حامل و پاسخ به آن است.» (همان)

بنابراین بررسی اندیشه‌ی هر اندیشمندی، نیازمند بررسی بسترهای شخصی، اجتماعی و تاریخی شکل‌گیری آن اندیشه است. از این رو ما که در این نوشتار قصد بررسی اندیشه‌های فتحعلی آخوندزاده را داریم، ناگزیر از آن هستیم تا چنین بستری در اندیشه‌ی او را پیش از بررسی اصل اندیشه‌اش مورد نظر قرار دهیم. در واقع مهم است که بدانیم زمانه‌ی آخوندزاده چه بحران‌ها و مسائلی را پیش روی خود داشته است و به تبع آن اندیشه‌ی آخوندزاده چه پاسخی به حل معماهای زمانه‌ی خود داده است.

ما برای این کار به مرور زندگی شخصی آخوندزاده خواهیم پرداخت و بررسی می‌کنیم که چه شاخص‌ها و عناصر تأثیرگذاری در زندگی او وجود داشته که لاجرم بر اندیشه‌ی او تأثیر گذارده است.

اول) تولد و خانواده‌ی آخوندزاده:

میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۲۷- ۱۲۹۵ق/۱۸۱۲-۱۸۷۸م) (آخوندوف) در سال ۱۱۹۱ خورشیدی برابر با ۱۹۱۲ میلادی در شهر نوخه یا شکی زاده شد. پدرش میرزا محمدتقی، کدخدای روستای خامنه بود که درست یک سال پیش از تولد میرزافتحعلی از این سمت برکنار شد و با مهاجرت جعفرقلی خان دنبلی از خوی به شهر شکی و حکومت در آن ولایت، بسیاری از اهالی شهرهای مختلف آذربایجان به جهت عدل و داد وی با آن شهر مهاجرت نمودند که میرزاتقی نیز یکی از آنها بود. در آنجا همسر دیگری به نام نعنا خانم اختیار کرد و از او میرافتحعلی را به دنیا آورد. شهر نوخه در جمهوری آذربایجان کنونی تا زمان انعقاد عهدنامه ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ میلادی / ۱۲۰۶ خورشیدی، یعنی حدود ۱۶ سال پس از تولد فتحعلی، متعلق به ایران بود. (مصطفوی، ۱۳۹۳: ۲۱).

فتحعلی در کودکی به همراه خانواده مدتی در خامنه و مشکین‌شهر و چندی هم در گنجه زندگی کرد و سپس به نوخه بازگشت و در آنجا تحصیل کرد. سپس هنگامی که ۲۳ ساله بود به تفلیس رفت و مترجم بارون روزن فرماندار گرجستان شد و تا آخر زندگی همین سمت را داشت. او در زمان ورود به تفلیس بود که با تئاترهای گرجستان آشنا شد. در این تئاترها عموماً آثار گوگل، آستروفسکی و مولیر به صحنه می‌رفت. او از این پس بود که خود نیز دست به کار نگارش نمایشنامه شد. از جمله آثار آخوندزاده که سبب شهرت وی در ادبیات نمایشی شد، کتاب «تمثیلات» است که حاوی شش نمایشنامه و یک داستان است. (اکبری، ۱۳۸۵: ۱۹)

دوم) شخصیت‌های تأثیرگذار بر اندیشه‌های آخوندزاده:

۱) آخوند علی اصغر:

همانگونه که گفته شد به سبب جدایی مادر آخوندزاده از پدرش، دست تقدیر او را به کفالت عموی مادرش سپرد. اما شاید بتوان گفت همین اتفاق ناخوشایند جدایی مادر و پدر آخوندزاده، برای او واجد برکات و فرصت‌های دیگری گشت. ذهن فعال و اندیشه‌ی پویای آخوندزاده، نیازمند حامی و مشوقی بود که پرورش یابد و بارور شود و در این میان چه کسی بهتر از عموی مادرش که خود فردی اهل علم و ادب بود.

آخوندزاده گرچه به کودکی از سرپرستی پدر محروم گشت، از مهر مادر و محبت و تربیت عمومی مادرش بهره‌مند بود. آخوند، علی‌اصغر را «پدر ثانوی» خود می‌خواند و به نیکی و احترام یاد می‌کند. میرزافتحعلی به رسم آن روزگار سواد پیدا کردن را با خواندن قرآن در مکتب‌خانه قریه مشکین اردبیل در هفت سالگی شروع کرد. اما گریزپا بود، به هر گوشه‌ای پنهان می‌شد که به مکتب نرود «به هر قسم شغل شاق راضی می‌بودم به شرطی که از خواندن خلاص شوم» آخوند علی‌اصغر مرد عاقلی بود، با مهربانی رفتار کرد و خود به تعلیم پسرخوانده‌اش همت گماشت؛ هراس درس خواندن را از دل او زدود. پس از درس قرآن به گلستان و مقامات پرداخت، و به دنبال آن ادبیات فارسی و عربی خواند. به تکلم عربی مانند طلاب لزگی داغستان نیز توانا شد. (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۱).

آری چنین تقدیر ناخواسته‌ای، نتیجه اش شد زندگی آخوندزاده با مردی اهل علم و ادب که تا می‌توانست زمینه را برای یادگیری‌های هر چه بیشتر این فرزند مستعد فراهم کرد. او توانسته بود با روشی مناسب نه تنها ترس از آموختن و مکتب را از آخوندزاده بزدايد بلکه او را مشتاق به آموختن و یادگیری کرده بود. مضاف بر این او زمینه‌آشنایی آخوندزاده را برای افراد اهل فرهنگ دیگری آشنا کرد که آنها نیز به نوبه خود بخشی از فرایند شخصیت‌سازی آخوندزاده را شکل دادند. زمانی که آخوند علی‌اصغر، آهنگ سفر حج را داشت، آخوندزاده را نزد یکی از مشاهیر گنجه به نام میرزا شفیع سپرد تا حوزه‌های تازه‌ای از علم و معرفت را نزد او بیاموزد.

۲) میرزا شفیع:

آشنایی با میرزا شفیع، فصل تازه‌ای در زندگی فکری آخوندزاده بود. در واقع به تعبیر فریدون آدمیت می‌توان آشنایی با میرزا شفیع را نخستین مرحله تحول فکری آخوندزاده دانست؛ مرحله‌ای که طی آن آخوندزاده با شکل تازه‌ای از اندیشه‌ها آشنا شد. او میرزا شفیع را فردی یافت که متفاوت با غالب نویسندگان و اندیشمندان دوره خود بود. میرزا شفیع متفاوت از بقیه می‌اندیشید و همین باعث شده بود تا او با غالب هم‌عصران خود زاویه پیدا کند و مورد طعن و سرزنش آنها قرار گیرد.

در حجره‌ای از مسجد شاه عباس گنجه میرزا شفیع نامی می‌زیست دانشمند روشن‌دل، شاعر و استاد خط نستعلیق. خطش «واضح» بود. میرزا فتحعلی نزد او تعلیم خط می‌گرفت و حکمت و عرفات می‌آموخت. میرزا شفیع پیش ملایان متهم به الحاد بود، آزارش می‌کردند. او هم اشعاری طنزآمیز علیه آنان می‌سرود. میرزا شفیع روزی از شاگردش پرسید: «از تحصیل علوم چه منظوری داری؟» گفت: «می‌خواهم روحانی بشوم» این حرف را به میرزافتحعلی زد و ذهنش را منقلب ساخت: «می‌خواهی ریاکار و شارلاتان بشوی... عمر خود را در صف این گروه مکروه ضایع مکن، شغل دیگر پیش گیر.» (همان، ۱۳). میرزافتحعلی در سرگذشت خود می‌نویسد: «شروع کرد به کشف مطالبی که تا آن روز از من مستور بود و پرده غفلت را از پیش نظرم انداخت. بعد از این قضیه از روحانیت نفرت کردم و نیت خود را تغییر دادم.» (همان، ۱۳). در واقع سنت آزاداندیشی که میرزا شفیع از استادش به ارث برده بود برای شاگردش میراث گذاشت. در یکی از اشعارش بعدها درباره میرزافتحعلی گوید: «او بالغ بود به کودکی ... ذهن انتقادی داشت، عاقل بود و جدی، به زودی روحش آزاد گردید و از آن کار بزرگی را می‌شد انتظار داشت.» (همان، ۱۳)

اینکه آخوندزاده بعدها تا این اندازه از ملایان و تعلیمات و اندیشه‌هایی که به واسطه آنها گسترش می‌یافت، نفرت داشت، تا حد زیادی به خاطر آشنایی با میرزا شفیع و تحت تعلیمات او بود. در زندگی فکری هر فردی، معمولاً می‌توان ردپایی از یک یا چند معلم تأثیرگذار را پیدا کرد که فرد در بسیاری از جوانب فکری تحت تأثیر آنها و به نوعی این تأثیرات، زیربنای فکری آن فرد را

می‌سازد. این معلم برای آخوندزاده، میرزا شفیع بود. میرزا شفیع بود که برای نخستین بار به آخوندزاده نشان داد که باید با دید انتقادی با ملایان و تعلیمات مذهبی آنها مواجه شد.

پی‌ریزی نظام فکری آخوندزاده توسط میرزا شفیع را می‌توان در ادامه دادن راه معرفی شده توسط میرزا شفیع برای آخوندزاده دید. آخوندزاده پس از تعلیماتی که توسط این معلم خود یافت، همان راهی را رفت که می‌توان گفت مورد پسند و رضایت میرزا شفیع بود. تلاش‌های آخوندزاده برای تغییر الفبا، تأسیس فراموشخانه، باستان‌گرایی و ... همگی تلاش‌هایی بودند که مورد مخالفت ملایان قرار گرفت و این یعنی نتیجه دادن آموزش‌های میرزا شفیع.

۳) بکی‌خان:

شخصیت دیگری که بر اندیشه و تفکر آخوندزاده تأثیر زیادی داشت نویسنده‌ای بود به نام بکی‌خان که او را هم آخوند علی اصغر سر راه آخوندزاده گذاشت. بکی‌خان از آن جهت در زندگی فکری آخوندزاده مهم بود که علاوه بر نوشته‌های خود، آخوندزاده را با محافل مهم آن زمان تفلیس آشنا کرد؛ آن هم محافلی که مملو بود از تفکرات تازه آزادی‌خواهانه و انقلابی. فریدون آدمیت از آشنایی آخوندزاده با بکی‌خان به عنوان دومین مرحله تحول فکری آخوندزاده یاد می‌کند و می‌گوید: دومین مرحله تحول فکری او در تفلیس آغاز شد... بیست و دو ساله بود که به تفلیس آمد. آخوند میرزا علی‌اصغر وی را به عباسقلی بیگ معروف به «بکی‌خان» مؤلف و نویسنده دانشمند و مترجم فرمانروایی روس در قفقاز معرفی کرد. بکی‌خان به استعداد میرزا فتحعلی پی برد. وی را برکشید، تشویقش کرد و با نویسندگان گرجی و قفقازی و روسی آشنایش گردانید و در زندگی و افکار او تأثیر گذاشت. بکی‌خان به یک معنی پیشرو افکار جدید غربی در قفقاز است. اهل امیرجان بادکوبه بود. تاریخ و فلسفه و علوم جدید خوانده بود. طنزنویس و اولین مترجم آثار ادبی روسی به ترکی است. تاریخ قفقاز را به نام «گلستان ارم» از دوره کهن تا اوایل قرن نوزدهم بر اساس تحقیقات جدید نوشت. در روش تاریخ‌نگاری تحت تأثیر مورخ نامدار روس «کارامزین» است. در شعر «قدسی» تخلص داشت. کتابی به نام «قانون قدسی» در دستور زبان فارسی نگاشت. آثار دیگری در کشف امریکا، اخلاق، منطق و جغرافیای عمومی دارد... میرزا فتحعلی از مقام علمی و اجتماعی بکی‌خان بهره گرفت و به محافل علم و هنر راه یافت. (همان ۱۴-۱۵).

ملاحظه می‌شود که هر اندازه میرزا شفیع به شکل شخصی و فکری، اندیشه آخوندزاده را پروراند؛ بکی‌خان، آخوندزاده را همچون متفکری اجتماعی پرورش داد. این مسأله از آن جهت مهم بود که برای هر متفکری، رسالتی اجتماعی متصور است. یک متفکر نمی‌تواند بدون توجه به حوادثی که پیرامون و در اجتماع رخ می‌دهد تنها به دنبال حل و فصل دغدغه‌های ذهنی خود باشد. هر نوع تفکری که مربوط به انسان باشد می‌بایست لاجرم، نگاهی اصلاحی به مناسبات موجود در جامعه‌اش داشته باشد. این پتانسیل در آخوندزاده را تا حد زیادی بکی‌خان پروراند و او بود که پای آخوندزاده را به محافل انتقادی و جنبش‌های اصلاحی تفلیس باز کرد.

۴) ابوویان:

در تفلیس، فرد دیگری هم بود که جدا از اندیشه‌های مترقیانه‌اش، به سبب نوع مرگش بر آخوندزاده تأثیر زیادی گذاشت. این شخصیت، نویسنده‌ای ارمنی بود به نام خاچاطور ابوویان، این نویسنده ارمنی هم همچون دیگر شخصیت‌های تأثیرگذار بر آخوندزاده، نگاهی انتقادی به مذهب و عاملان مذهب در جامعه داشت. از نظر ابوویان هم، مروجان و مبلغان مذهب در جامعه، عامل مهمی در عقب‌ماندگی ملت‌ها هستند.

در همان مدرسه‌ای که میرزا فتحعلی در تفلیس زبان ترکی درس می‌داد، با همکار و همفکر ارمنیش «خاچاطور ابوویان» دوستی یافت. ابوویان نویسنده آزاداندیش و بنیانگذار ادبیان رئالیست جدید ارمنستان است. رمان «زخم ارمنستان» را نوشته است. به همان اندازه که میرزا فتحعلی از مسجد بیزار بود، ابوویان با کلیسا سر ستیز داشت. سرانجام نصرانیان متعصب او را نابود کردند. (همان، ۱۶)

کشته شدن ابوویان به دست نصرانیان متعصب، دو پیام برای آخوندزاده داشت؛ یکی آنکه ذهن او بی‌دلیل معطوف به مذهب و ملایان در جامعه نشده است. مسأله آنقدر مهم است که برخی به خاطر آن خون می‌ریزند و برخی به خاطر آن خون می‌دهند. پیام مهم دیگر این بود که آخوندزاده نباید احتیاط را بیش از حد از دست دهد. تجربه ابوویان به او ثابت کرده بود که اگر بی-محابا به حریف یورش ببرد، ممکن است به قیمت جانش تمام شود. از همین روست که در توصیف قلم آخوندزاده آمده است که او تا حدی محتاطانه می‌نوشت تا مبادا به سرنوشت ابوویان و ابوویان‌ها دچار شود.

از برجسته‌ترین جنبه‌های شخصیت میرزا فتحعلی‌خان این است که در اندیشه و گفتارش مؤمن و صمیمی است و در دفاع از عقیده‌اش دلیر. اما دلیری او آمیخته با تدبیر و دانایی است؛ بی‌گدار به آب نمی‌زند. در روابط خصوصی با اشخاص دیرآشناست و به آسانی باطن اندیشه خود را بروز نمی‌دهد. ولی با یاران یک دل به نهایت راست‌پیشه و حقیقی است و هر چه در دل دارد به قلم می‌آورد. (همان، ۲۱)

تأثیر محیط تفلیس بر آراء و افکار آخوندزاده

جدای از شخصیت‌های تأثیرگذار بر اندیشه‌ی آخوندزاده، نمی‌توان از محیط و فضای خاصی که آخوندزاده در آن مراحل تکامل فکری‌اش را گذراند چشم‌پوشی کرد. این فضای خاص جایی بود به نام تفلیس که محل اصلی حضور جمعی مخالف و معترض و انقلابی بود. تفلیس کانون فکر و ادب مترقی بود و روزنامه‌های مسکو و پترزبورگ در آنجا منتشر می‌شدند، تئاتر رواج داشت و نویسندگان، شاعران و آزادی‌خواهان روسی و ارمنی و گرجی، همه در تفلیس گرد آمده بودند. آخوندزاده، بخش عمده‌ای از حیات فکری خود را در چنین شهری گذراند. او در پی آن شد تا تخم اعتراض، انتقاد و اصلاح را در ایران نیز بکارد. چرا که از نظر او جامعه ایران نیز بیماری محتضر بود که نیازمند مداوای اساسی است. بیماری‌هایی که اجازه پیشرفت و ترقی را از ایران گرفته بود و البته ذهن آخوندزاده را نیز به طور جدی به خود مشغول داشته بود. و رأس تمام این بیماری‌ها از نظر آخوندزاده، سنن دست و پا گیر و به ویژه جایگاه مذهب معرفی شده در جامعه بود. نمونه‌ای از این بیماری‌ها تعصبات مذهبی بود. (آدمیت، ۱۳۴۹: ۲۵)

غربگرایی و باستان‌گرایی؛ مؤلفه‌های فکری آخوندزاده

آخوندزاده در چنین شرایطی می‌زیست و متوجه عقب‌ماندگی جامعه خود شده بود و از سوی دیگر شاهد پیشرفت و ترقی غرب بود، در میان این همه سنت‌گرا و متجددی که در سر راه او قرار گرفتند پیشتر به سمت متجددین میل پیدا کرد. هر چند غربگرایی آخوندزاده حامل نوعی باستان‌گرایی و به اصطلاح بنیادگرایی نیز هست اما به طور کلی روش مدرن را برای نجات ایران پیشنهاد داد. این گونه بود که به تدریج برخی از این متفکران هرآنچه را با غرب سرستیز داشت به عنوان مانع پیشرفت و ترقی ایران دانستند. به طوری که تقابل میان بسیاری از اصول اسلامی و غرب، برخی از این روشنفکران را به تقابل با اسلام کشانده در این میان آخوندزاده آشکارا با اسلام سر عناد داشت. میرزافتحعلی آخوندزاده، اسلام و علمای اسلامی را از جمله

دلایل عقب‌ماندگی ایران می‌دانست. او دیسپوتیسم و فاناتیسم را دو عامل عمده عقب‌ماندگی ایران ذکر می‌نمود. (آجودانیف ۱۳۸۷: ۴۲).

دیگر اقدامات مهم و فکری و عملی آخوندزاده - که همگی نشانه عزم جدی او برای مقابله با جایگاه مذهب و سنت در آن زمان بود - را می‌توان در موارد زیر برشمرد:

الف) تلاش برای اصلاح الفبا:

تلاش به منظور اصلاح و تبدیل خط در ایرانی و عثماني مصمم‌ترین عنصر زندگی آخوندزاده را می‌سازد. در جهان اسلام او نخستین کسی است که در راه اصلاح و تغییر خط به عمل پرداخت و گام‌هایی در این جهت برداشت. گرچه فکر اصلاح خط در نوع خود تازه نبود. ۱۵۰ سال پیش پترکبیر در روسیه در خط کهن آن سزمین دگرگونی‌هایی وارد ساخت و به رغم مخالفت کشیشان و اشراف کار خود را پیش برد. پیش از آن نیز در جهان برخی کسان درباره دشواری‌های خط عربی سخنانی گفته بودند. آخوندزاده رساله خود را زیر عنوان الفبای جدید برای تحریرات السنه اسلامی منتشر ساخت و از اولیای دولت خواست طرح او را بررسی کنند. اما کسی به طرح او اعتنا نکرد و آخوندزاده هر چه تلاش به خرج داد، نتیجه‌ای نگرفت. در واقع آخوندزاده معتقد بود این خطی که ما داریم خطی که از اعراب وام گرفته شده و این برای دنیای جدید به درد نمی‌خورد و استدلالی که آخوندزاده داشت برای دنیای جدید و دنیای علم و فن‌آوری این خط ناقص و نارسا است و آموزش آن بسیار دشوار است و وقت زیادی صرف آن می‌شود بنابراین پیشنهاد آخوندزاده این بود مثل ترک‌ها خط عربی را از بین ببریم و خط لاتین را به جای آن بنویسیم (فینگلیش). (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۶۴۳)

ب) ناسیونالیسم رومانتیک

آخوندزاده از نخستین نمایندگان ناسیونالیسم ایرانی است. او به تقلید از اروپاییان کوشید ملی‌گرایی را جانشین دین سازد. وی از نگارش مکتوبات کمال‌الدوله، به موازات محو دین یا تضعیف آن، تقویت علاقه ملت به ایران پیش از اسلام و در نتیجه ایجاد احساسات ملی را نیز در نظر داشت. پس به جای «تعصب دینی»، «تعصب وطن» را باید نشانده. آخوندزاده در مکتوب اول خود از گذشته ایران و عظمت باستانی آن یاد می‌کند و از اینکه ایران اکنون در راه زوال و نیستی سیر می‌کند متأثر است. (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۱۸).

میرزافتحعلی آخوندزاده عامل اصلی انحطاط و تنزل ایرانیان را، حمله اعراب و شکست ایرانیان از تازیان می‌شناسد. عرب‌های برهنه و گرسنه، تمدن ایران را ویران ساختند و سعادت اهل ایران را، این راهزنان بر باد دادند و مشتی خیالات جفنگ و عقاید پوچ به ارمغان آوردند (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۹۱). آخوندزاده در بر شمردن دلایل عقب‌ماندگی ایران، منظومه‌ی واحدی در نظر دارد که هر کدام از آن‌ها به گونه‌ای به گذشته و سنت بازمی‌گردد از حمله‌ی اعراب به ایران، دین اسلام شاهان بی‌کفایت، استبداد و امثالهم همه و همه ریشه در گذشته دارند. پیشنهاد او هم دقیقاً معکوس آن و ناظر به «آینده» و «تجدد» است. از تغییر الفبا و بیداری حس ناسیونالیستی و ایران‌خواهی تا ایجاد پارلمان و قانون اساسی و امثالهم همگی خاستگاهی در فرارو دارد.

ج) ضرورت تأسیس فراموشخانه:

به گفته آدمیت، از تأسیس محفل ماسونی توسط آخوندزاده در تفلیس اطلاعی در دست نیست، اما همین اطلاعات اندک، از گرایش وی به محفل ماسونی در حدود سال ۱۳۶۲ ه.ق حکایت دارد که این گرایش را سالیان بعد نیز حفظ کرد. در بین سال-های ۱۲۷۹ تا ۱۲۸۰ ه.ق که مکتوبات کمال‌الدوله را نگاشت بنیان نهادن فراموش‌خانه را از لوازم ترقی، توسعه و به تعبیر خود، سیویلیزه کردن (sivilization) جامعه ایران می‌دانست: «ای اهل ایران اگر تو از منشا آزادیت و حقوق انسان خبردار بودی، به این گونه عبودیت و به این گونه رذالت متحمل نمی‌گشتی، طالب علم شده، فراموش‌خانه‌ها می‌گشادی و مجمع‌ها بنا می‌نمودی، وسایل اتفاق را دریافت می‌کردی». (آخوندزاده، ۱۳۵۰: ۵۷)

وی همچنین گفته است: «پادشاه باید فراموش‌خانه بگشاید و مجمع‌ها برپا کند ... خود را وکیل ملت حساب نماید و با مداخله ملت قوانین وضع کند و پارلمان مرتب سازد و به اقتضای قوانین رفتار نماید ... به مسلک پورقره (Progress) بیفتند و به دایره سیویلیزه قدم گذارد. (همان ۶۳-۶۴)

دیوان عقل:

میرزافتحعلی با چند تن از دوستانش محفلی داشتند به نام «دیوان عقل». دیوان عقل در خانه میرزا شفیع تشکیل می‌گردید، یکی خان، میرزافتحعلی، ابوویان و چند شاعر گرجی در آنجا جمع می‌شدند و درباره شاعران ایران بحث می‌کردند. میرزاشفیع اشعارش در انتقاد و طعنه زدن به اهل دین و دولت می‌خواند. به حقیقت (عقل) شعار آن محفل بود. (آدمیت پیشین: ۱۸).

باستان‌گرایی در اندیشه‌های سیاسی آخوندزاده و تأثیرات آن در فضای پس از مشروطیت

در طول تاریخ ایران، به دلیل وجود مقاطع بحرانی و دشواری متعدد، ایرانی که در چهارراه حوادث قرار گرفته بود، هرچند وقت یکبار، مورد تاخت و تاز قومی مهاجم می‌دید. در کنار این، وجود حاکمان و حکومت‌های نالایقی که کشور را طبق منافع و خواسته‌های ملوکانه و شخصی اداره می‌کردند، بر بحران اوضاع و دشواری زندگی می‌افزود. بگذریم از عوامل طبیعی‌ای چون سیل و امراضی چون طاعون و امثالهم که همچون چاشنی‌ای برای این رخدادهای نامبارک بودند. این میل به گذشته‌گرایی و احساس دلتنگی برای زمانی که سرشار از شکوه و عظمت در گذشته می‌رفتند و با یافتن مقطعی بهتر از تاریخ حال خود، آن مقطع را همچون آرمانشهر گمشده‌ای فرق می‌کردند که حوادث، باعث شده آنها و اجتماعشان از آن آرمانشهر دور شوند. از این لحظه بود که مطالعه و تعمق در گذشته، تبدیل به نوعی گرایش به گذشته می‌شد و در یک کلام آن چیزی می‌شد که مامی توانیم عنوان باستان‌گرایی را بر آن اطلاق کنیم. باستان‌گرایی، بازخوانی گذشته بود تا به واسطه‌ی آن، مناسبات باستانی شناخته، معرفی و در نهایت، دعوت به حضور مجدد در آینده‌ی زندگی فرد و اجتماع شود. ما گذشته‌ی باشکوهی داشتیم؛ به سبب فاصله گرفتن از قواعد زندگی گذشته به وضع پریشان و آشفته دچار شده ایم و حال برای برون رفت از این وضعیت، باید گذشته را مجدداً احیاء کنیم.

باستان‌گرایی، معلول بحران‌های بزرگ (حمله‌ی اعراب؛ نمونه‌ای عظیم)

از آغاز حمله اعراب به ایران، تازمانی که کار فتوحات به پایان رسید، چیزی بیش از ده سال طول کشید. از دوران خلافت عمر، جنگ برای فتح سرزمین‌های دیگر شروع شد. فتوحات مسلمانان در مرحله اول در زمان عثمان تمام شد و در این زمان جنگ مادی پایان گرفت، اما جنگ ادبی، لغوی، فرهنگی و ... میان اعراب و ملل مغلوب تازه شروع شده بود. (ممتحن، ۱۳۷۰: ۱۱۱).

استدلال بنی‌امیه برای تحقیر غیرعرب آن بود که: «نه تنها ما شما را از بندگی و اسارت آزاد ساختیم بلکه از پلیدی و کفر و شرک نجات داده، مسلمان کردیم و همین کافی است که از شما برتر باشیم. ما شما را با شمشیر سعادت‌مند ساختیم و با زنجیر به بهشت کشاندیم. ما برای راهنمایی شما خود را به کشتن دادیم» (زیدان، ۱۳۸۶: ۷۱).

همین نگاه، سبب شد تا ایرانیان در وضعیت دشواری قرار گیرند. آنها حتی بعضاً مسلمان شده بودند، اما با این وجود می‌بایست به سیادت و برتری عرب گردند نهند. (جوده، ۱۳۸۲: ۵۷-۱۹) ایرانیانی که یکی از امیدهای اصلی‌شان برای پذیرش اسلام، رسیدن به مرتبه برابری و درهم ریختن کاست‌های طبقاتی بود، حال خود، در دوران بنی‌امیه اسیر این کاست‌ها شده بودند. مرور چنین اوضاعی، باعث می‌شود تا در ابتدا این اصل را بپذیریم که باستان‌گرایی در هر مقطعی از تاریخ، نوعی اندیشه‌ی واکنشی بوده است.

بی‌سبب و در خلاء، تفکر باستان‌گرایی خلق نمی‌شود. باستان‌گرایی در هر زمانیف واکنش به یک بحران یا معضل است و تا آن بحران و معضل وجود نداشته باشد، باستان‌گرایی محلی برای خلق و رشد پیدا نمی‌کند. پس بحران علت است و باستان‌گرایی معلول. (علی شریعتی، ۱۳۶۱: ۱۶۷)

باستان‌گرایی، واکنش به معضله‌ی عقب‌ماندگی

باستان‌گرایی در هر مقطعی واکنشی به بحران است و در وهله اول مرهمی است برای التیام درد ناشی از بحران. اما اینکه ماهیت این باستان‌گرایی چگونه است و آیا می‌تواند هم‌چنان که مسکن است درمانگر هم باشد یا خیر را با مراجعه جزئی‌تر به اندیشه‌های فتحعلی آخوندزاده پی خواهیم گرفت.

اساساً رگه‌ی اصلی متن مکتوبات آخوندزاده - به عنوان یکی از مهمترین آثار او - همین مسأله عقب‌ماندگی و چگونگی درمان آن است. عقب‌ماندگی ایران ذهن آخوندزاده را نیز آزار می‌داد و آنچه او را هم وادار به تأمل و کتابت کرده همین درد تاریخی معاصر ایران است. اما جدای از محرک اصلی اندیشه، چیز دیگری که مصمم است این می‌باشد که حال، هر کسی چه نسخه‌ای برای این بیمار در حال احتضار تجویز می‌کند. نسخه‌ی آخوندزاده همان نسخه‌ی باستان‌گرایی است.

باستان‌گرایی، نسخه آخوندزاده برای درمان عقب‌ماندگی

مبانی و مؤلفه‌های باستان‌گرایی در اندیشه‌های آخوندزاده:

اول) باستان‌گرایی، نسخه‌ی آخوندزاده برای درمان درد عقب‌ماندگی:

ظهور تمدنی جدید که مبنای تمدن خود را بر پایه‌ی علم قرار داده بود و نتیجه اش پیشرفت روزافزون در حوزه‌های مختلف علمی و تکنولوژیک شده بود باعث شده بود تا گزاره‌ای در ذهن ملل غیرغربی و به ویژه ایرانیان نقش بندد با این عنوان که «ما عقب‌مانده ایم». پس از پذیرش این واقعیت، گزاره‌ها تبدیل به سؤالات شد؛ اینکه چرا ما عقب مانده‌ایم؟ آنها چرا پیشرفت کرده‌اند؟ و حال برای رفع این عقب‌ماندگی چه باید کرد؟

طیف گسترده و متنوعی از پاسخ‌های بدین سؤالات داده شد؛ از جواب «از فرق سر تا نوک پا فرنگی شدن» گرفته تا جواب‌هایی که راه حل مشکل را «کشیدن راه آهن»، «ایجاد قانون»، «وحدت اسلامی»، «مبارزه با استبداد» می‌دانست، همگی پاسخ‌های متفاوت به سؤال واحد بود. اما پاسخ‌ها علیرغم تفاوت‌هایشان یک نقطه‌ی اشتراک با یکدیگر داشتند و آن این بود که همگی می‌بایست تکلیف خود را با پدیده‌ی اصلی محرک یعنی همان تجدد مشخص می‌کردند.

در این میان برخی عَلم مخالفت با غرب برافراشتند و حتی بعضی گناه این عقب‌ماندگی را به گردن غرب انداختند؛ برخی شیفته‌ی غرب شدند و خواستار الگوبرداری از این تمدن نوظهور؛ برخی نیز سعی در تلفیق میان این دو دیدگاه داشتند و دنبال راه سومی می‌گفتند. البته هیچ اطلاقی در این دیدگاه‌ها نبود بدین معنا که حتی غرب‌گرایانی چون تقی‌زاده بر حفظ سنتی چون زبان فارسی تأکید داشتند و سنت‌گرایانی چون طرفداران شیخ‌فضل‌الله، از ابزار مدرنی چون روزنامه برای تبلیغ اندیشه‌های شیخ و خود بهره می‌جستند.

در این میان اندیشمند مدنظر ما یعنی آخوندزاده بر راه حل بازگشت تأکید داشت. البته بازگشتی متفاوت با تمام اندیشمندان دیگر. بازگشت به خویشتن او دو وجه اساسی داشت؛ یکی اینکه بازگشت مطلوب او نه بازگشتی مطلوب کسانی چون سیدجمال که قصد داشت به اسلام ناب بازگردد، بلکه بازگشتی به مبانی و قواعد زندگی، فرهنگ و سیاست در ایران قبل از اسلام بود. و دیگر اینکه بازگشت از نظر او به معنای نادیده گرفتن تمدن جدید نبود. او غرب را ستایش می‌کرد و بسیاری از موارد موجود در تمدن جدید غرب را واجد ارزش الگوبرداری می‌دانست.

اما آنچه به طور کلی از نظر او اشتباه کار و عامل عقب‌ماندگی، راه خطایی بود که ملت ایران از زمان حمله‌ی اعراب و ورود اسلام رفته بود؛ البته راه خطایی که به نوعی به ملت ایران تحمیل شده بود. از نظر آخوندزاده ملت ایران باید بپذیرد که ۱۲۸۰ سال - که تعداد سال‌های ورد اسلام به ایران در زمان آخوندزاده بود- مسیر را اشتباهی رفته و حال باید این مسیر اشتباهی را بازگردد و به راه درست یعنی راه نیاکان ایرانی بازگردد:

«لان چیزی که مایه‌ی تسلی ما می‌تواند باشد این است که تکلیف خودمان را بفهمیم و بدانیم که ما ۱۲۸۰ سال در خطا بوده- ایم. بعد از این به طرف بازماندگان و یادگاران نیاکان خودمان عطف نظر بکنیم یعنی پادشاهان ما و اولیانی دولت ایشان. و جمیع فرزندان ایران زمین به تعصب و برادری و هموطنی زردشتیان ایران را مانند اولاد خود بشمارند و در ترفیه حال ایشان بکوشند و نگذارند که بعد از این کسی احدی را از ایشان به دین اسلام بیاورد تا اینکه تخم این گروه فرشته خصال از ایران برکنده نشود. همچنین بادی در طبایع خودمان تقلید به اخلاق حمیده نیاکان و آزادگان نماییم.» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۲۸)

بر اساس همین دیدگاه، آخوندزاده تلاش زیادی کرد تا به معرفی عناصر زندگی و حیات ایرانی به ایرانیان بپردازد. در ادامه خواهیم دید که او چه مواردی را در گذشته دیده است و چرا تأکید به بازگشت داشته است. و چگونه سعی کرده تا میان این میل به بازگشت و در کنار آن میل به متجدد شدن هماهنگی برقرار کند اما در همین ابتدا باید بگوییم که برخی بر این نظرند که آخوندزاده در معرفی فضایل ایران قبل از اسلام اغراق کرده است و از آن دوران به ناحق بهشتی برین ساخته است. کسانی چون ماشاء الله آجودانی که معتقد است برخی نویسندگان آن دوره: «تاریخ را به روایت تازه‌تری نوشتند، تا توانستند اغراق کردند و افتخارات گذشته را بزرگ و بزرگ‌تر جلوه دادند، تا توانسته باشند ملت را علیه دخالت بیگانه تجهیز کنند. آنان در این راستا و برای برانگیختن عواطف ضداستعماری به تحریک عواطف ملی و مذهبی پناه بردند.» (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۱۷-۱۱۸)

ما برای محک زدن چنین دیدگاهی به اصل آرا و نوشته‌های آخوندزاده مراجعه می‌کنیم تا ببینیم او چه تصویری از گذشته‌ی ایران قبل از اسلام داشته است.

دوم) بهشت گمشده؛ تصویرسازی آخوندزاده از ایران باستان:

با توجه به مطالب پیشتر آمده، مشخص شد که نظریات و دیدگاه‌های آخوندزاده، واکنشی است به معضله‌ی عقب‌ماندگی ایران. از این‌رو، اندیشه‌ی او، همان راه‌حلی است که برای رفع این عقب‌ماندگی تاریخی ارائه می‌شود. بخشی از این راه‌حل‌ها آن چیزی است که ما از آن به عنوان باستان‌گرایی یاد می‌کنیم. بدان معنا که بخشی از نسخه‌ای که آخوندزاده برای ایران بیمار، می‌پیچد، بازگشت این مریض محتضر به قواعد و مبانی زندگی گذشته یا همان ایران قبل از اسلام است.

اما اینکه چرا آخوندزاده چنین پیشنهادی دارد را بایستی با رجوع به تصویری که او از ایران قبل از اسلام دارد، پاسخ داد. مهم است که بدانیم از نظر آخوندزاده چه چیزهایی در آن مقطع از تاریخ وجود دارد که این شایستگی را به وجود می‌آورد تا بعد از گذشت سیزده قرن، دوباره آنها را احیاء کنیم. لاجرم باید از نظر آخوندزاده ایران قبل از اسلام، مقطع روشن و درخشانی باشد که همین روشنایی و درخشندگی مجوزی باشد برای بازگشت و احیاء. با مراجعه و مرور دیدگاه‌های آخوندزاده درباره ایران قبل از اسلام متوجه می‌شویم که از نظر او در آن دوران، تقریباً همه چیز در حد کمال خود بوده و معمولاً عیب و نقصی در آن راه نداشته است. همه چیز به بهترین شکل ممکن استقرار یافته بود و جایی برای نقطه تاریک در مناسبات مختلف آن دوران وجود نداشته است. البته آخوندزاده برای معرفی‌های خود، آدرس دقیق تاریخی نمی‌دهد و مشخص نمی‌کند که کدام مقطع و در زمان کدام سلسله، دقیقاً چنین اوضاع باشکوهی وجود داشته است. او تنها به این مسئله بسنده می‌کند که هر آن چیزی که در گذشته وجود داشته خوب بوده و حیثیت که از دست رفته است. برای شناخت از این نگاه خاص آخوندزاده مواردی از تصورات و ترسیمات او از ایران قبل از اسلام را به عنوان شاهد ذکر می‌کنیم.

(۱) سیستم اقتصادی و مالیاتی

آخوندزاده از وجود سیستم مالی و محاسباتی بسیار دقیق در دوران پیش از اسلام سخن به میان می‌آورد. در سیستم حکومتی سلاطین فارس در گذشته، مأموران و کارمندان بسیار دقیق و کارکشته‌ای وجود داشتند که حساب ریزترین مسائل را در اختیار داشتند و کوچکترین اهمالی در این زمینه روا نمی‌داشتند. به همین دلیل عایدات، واصلات و مخارج حکومت کاملاً تحت کنترل بوده و از این بابت هیچ حقی نه از حکومت و نه از رعایا تزییع نمی‌گشته است:

«در عهد سلاطین فارس نظر به احکام پیمان فرهنگ، در هر شهر محاسبان می‌بودند و به مالی که از رعایا به خزینه دولت واصل می‌شد واقف گشته در دفاتر قید می‌کردند و این محاسبان نیز در اطراف و نواحی گماشتگان می‌داشتند.» (مکتوبات، بی- تا، ۱۱).

(۲) جایگاه عدالت

عدالت که یکی از آرمان‌های همیشگی تمام ملل بوده است در این سیستم، به خوبی محقق گشته بوده و تمام حق‌ها به صاحبان حق می‌رسیده است. این اجرای عدالت در همه امور ساری و جاری بوده است؛ به گونه‌ای که هیچ احدی تحت ظلم و جور قرار نمی‌گرفته و کوچکترین حقی به گردن و در دین کسی نبوده است. چرا که در رأس حکومت پادشاه عادل و وجود داشته که آن‌چنان با ظالمان و ستمگران برخورد می‌کرده که کسی را جرأت و جسارت پیمان کردن حق نبوده است. به خاطر استقرار چنین سیستم عدالت‌محوری نه بی‌گناهی کشته می‌شده و نه بیچاره‌ای از کار بیکار می‌شده است چرا که احکام همه بر محور عدالت صادر می‌شده است.:

«کسی در حق احدی بر جور و تعدی یارا نداشت، برای حفظ لشکر هم قانون جداگانه مقرر بود چنانچه اگر رؤسای لشکر در ایصال مرسوم افواج کوتاهی می‌نمودند، هر آینه مورد بازخواست می‌شدند... در هیچ‌جا از ممالک ایران حکام ولایات قادر به

کشتن احدی نبودند، اگرچه مستحق قتل هم می‌شد. اول بایستی به عرض پادشاه برسانند و هر حکمی که از جانب پادشاه به اقتضای احکام فرهنگ صادر می‌گردید، مجری می‌شد و بقدر امکان از قتل نفوس اجتناب می‌ورزیدند... کسی را بدون جرم ثابت از شغلش معزول نمی‌کردند و به خود کسانی که عمر خودشان را در خدمت صرف کرده بودند و هم به عیالشان روزی مقرر می‌داشتند.» (همان، ۱۱)

جایگاه عدالت در ایران باستان را می‌توان از ماهیت حکومت در آن دوران متوجه شد. در آن دوران، وسعت سرزمینی به هیچ وجه نشانه‌ی آن نبود که ایرانیان با زور و خشونت، سرزمین‌های مجاور را مملک می‌شدند و پس از تصاحب هم این زور و خشونت را ادامه می‌دادند. بلکه سرزمین‌های خارج از ایران به متمدنانه‌ترین شکل ممکن تصاحب و به همین شکل متمدنانه اداره می‌شدند. در طی جنگ‌های ایران با ملل و اقوام دیگر دنیا، به هیچ‌وجه خبری از خشونت‌ها و بیرحمی‌های معمول در تجاوزات و حمله‌های کشوری به کشوری دیگر نبود:

«در جنگ‌ها چون بر دشمن پیروز می‌گشتند به عامه سکنه و رعایا ستم روا نمی‌داشتند.» (همان، ۱۲)

نتیجه‌ی تمام این موارد، برگزیدگی و خاص بودن سرزمین ایران و نژاد ایرانی بود. آوازه‌ی عظمت و شکوه ایران در سراسر گیتی پیچیده بود و از همین رو در مقایسه و رقابت با سایر حکومت‌ها و ملل، ایران در صدر برترین‌ها قرار داشت:

«سلاطین فارس در عالم، نامداری داشتند و ملت فارس برگزیده‌ی ملل دنیا بود و عدالت ایشان به مرتبه‌ای بود که تا امروزه در الستة طوایف روی زمین، عالیت فریدون و نوشیران ضرب‌المثل است.» (همان، ۱۲)

۳) نظام سلامت

در بخش سلامت عمومی نیز همین درخشندگی و شکوه قابل ملاحظه است. آن چیزی که امروز بسیاری از ملل و کشورها در پی آن هستند و عیار و عظمت و پیشرفت کشورها و حکومت‌ها با آن سنجیده می‌شود در ایران وجود داشته. اما در کدام ایران؟ ایران پیش از اسلام. در آن ایران ضمن آنکه برای زنان و مردان بیمارستان‌ها و طبیبان جداگانه وجود داشته، مضاف بر این، حکومت هزینه‌ی درمان تمام کسانی که از پرداخت هزینه‌ی درمان عاجز بودند را متقبل می‌شده است:

«از جانب مردان و زنان جداگانه بیمارستان‌ها بود که بیماران غریب و بی‌کس را در آنجا معالجه و پرستاری می‌کردند، پرستاران زنان نسوان بود. کوران و شلان و عاجزان و بی‌کسان در بیمارستان‌های پادشاهی روزی خوار می‌بودند.» (همان، ۱۱)

۴) ریشه‌کن شدن فقر

یکی از آرزوهای به نظر دست‌نیافتنی بشر، ریشه‌کن شدن کامل فقر از اجتماعات است. چهره زشت و ناراحت‌کننده‌ی فقر، هر انسان ایده‌آلیستی را شاید به سمت این آرزو بکشاند که ای کاش بساط فقر و تنگدستی از زندگی مردمان یک جامعه رخت بندد اما تلاش تمام ملل‌ها برای تحقق این آرزو ناکام مانده است. بگذریم از حرکت‌هایی که توسط برخی در هر اجتماعی ممکن است انجام شود تا فقر ادامه‌دار باشد و فاصله‌ی طبقاتی حفظ شود. اما جالب آنکه از نظر آخوندزاده این آرزو در ایران پیش از اسلام محقق شده بود چرا که به قول او: «در هیچ سرزمین، فقیر و گدا نمی‌شد.» (همان، ۱۱)

۵) خردورزی و عقلانیت

یکی دیگر از ایده‌آل‌های جوامع در طول تاریخ، خردورزی و عقلانیت در اتخاذ تصمیم‌های کلان کشوری بوده است. در واقع اینکه حکومت‌ها در هر شرایطی بتوانند بهترین تصمیمات را بگیرند و عالی‌ترین سیاست‌ها را اتخاذ کنند تا بیشترین منفعت برای بیشترین تعداد مردم به ارمغان آید، ایده‌آلی همیشگی بوده است. برخی از فلاسفه و اندیشمندان گذشته همچون افلاطون

برای تحقق چنین حکومت‌هایی، مدل شاه - فیلسوف را پیشنهاد داده‌اند تا بر طبق این مدل خردمندترین و داناترین فرد یک کشور، زمام امور را در دست داشته باشد.

اما ایده‌آلیستی بودن این ایده دیگران و حتی خود افلاطون را به این نتیجه رساند که حال که چنین مدلی قابل تحقق نیست، پس حداقل اینگونه باشد که در کنار حاکم، داناترین و فرزانه‌ترین افراد حضور داشته باشد تا در موارد مختلف مورد نیاز به حاکم مشورت دهند و او را در اتخاذ بهترین تصمیم یاری کنند. از قضا از نظر آخوندزاده چنین وضعیتی نیز در ایران پیش از اسلام وجود داشته است:

«در خدمت پادشاهان همیشه ندیمان خردمند و نیکونهاد می‌بودند و همیشه پادشاه را به کارهای نیک رهنمون می‌کردند. علاوه بر ندیمان، در حضور پادشاه موبد بزرگی نیز قیام می‌داشت که از جمیع علوم خصوصاً حکایات و تواریخ و احکام پیمان فرهنگ باخبر می‌بود و در امور مشکل به پادشاه مصلحت نما و رهنما می‌شد.» (همان، ۱۱)

۶) پادشاه رعیت‌پرور

جدای از سیستم‌های بی‌نقص حکومتی، پادشاه ایران، رفتارهایی از خود بروز می‌داد که نشان از فرزاندگی یا همان فره‌ایزدی پادشاه داشت. در واقع برای تکمیل سیستم چابک و سازمند حکومتی، بعضاً نیاز به حضور پادشاه برای رفع نواقص احتمالی بود. به همین منظور پادشاهان ایران باستان، بعد از مستقر کردن یک سیستم کارآمد، خود نیز بعضاً به طور مستقیم وارد دایره‌ی حل مسائل می‌شدند. شکلی از مواجهه‌ی رودررو با مردم، برای اینکه هم در این ملاقات‌های رودررو مشکلات احتمالی آنها رفع شود و هم اینکه احساس صمیمیت و الفت بیشتری با پادشاه پیدا کنند. بدین قرار:

«پادشاه هر روز بار می‌داد اما در هر هفته یک روز مخصوص بار می‌بود، یعنی روز سماع عرایض مردم. در روز مزبور، هر حاجت‌مند را مقدور می‌شد که پادشاه را دیده، درد خود را اظهار بکند.» (همان، ۱۱-۱۲) همچنین: «پادشاه با رعایا در یک خوان طعام می‌خورد.» (همان، ۱۲)

۷) زیرساخت‌های پیشرفته

از بابت زیرساخت‌های موجود نیز ایران گذشته، سرآمد عصر خود بود. آن چیزی که امروز از آن به عنوان پیشرفت تکنولوژیک و علمی و آبادانی و توسعه‌ی کشور از آن یاد می‌شود به بهترین نحو ممکن فراهم و مستقر شده بود. در تحلیل این وضعیت از نظر آخوندزاده باید گفت، آن چیزهایی که از زیرساخت‌ها در ایران وجود داشت، بهترین زیرساخت‌ها در مقایسه با دیگر جوامع بود. نمونه‌اش سیستم پستی و ارتباطی بود که توصیف‌اش از زبان آخوندزاده این چنین است:

«در یامخانه‌ها [چاپارخانه‌ها] از جانب دولت اسب‌ها گذشته و چاپاران تعیین کرده بودند که اخبار و وقایع را از ولایات به موجب اعلام و کلا به عرض پادشاه و کلا می‌رسانیدند.» (همان، ۱۲)

۸) گستردگی و وسعت سرزمینی

وجه دیگر اقتدار و شکوه ایران باستان، وسعت و گستردگی آن بود. وجود چنین اهرم‌های باشکوهی در داخل، لاجرم به بیرون از مرزها نیز سرریز می‌کرد و نتیجه‌اش آن می‌شد که مرزهای ایران مدام به خارج گسترده و پهن شود. در واقع ملل غیرایرانی نیز از موهبت وجود حکومتی ایده آل برخوردار می‌شدند و با پذیرش شکست در مقابل ایران یا با میل خود تحت لوای حکومت ایران در می‌آمدند. دلیل وسعت ایران در گذشته چنین چیزی بود:

«بر جهانیان آشکار است که در دور قدیم عرصه ملک سلاطین فارس در چه وسعت می‌بود: از طرف شمال، رود جیحون و دریاچه ی آرال و باب‌الابواب در بند؛ از طرف جنوب، خلیج فارس و بحر عمان؛ از سمت مشرق، رودخانه‌ی ستلج [رودخانه‌ای که

از غرب تبت سرچشمه می‌گیرد و در پنجاب جریان می‌یابد [مابین سند و هندوستان؛ از سمت مغرب تا باسفور یعنی بغاز اسلامبود و کنار بحر سفید... همه این ممالک در زیر اقتدار سلاطین ایران بود.] (همان، ۱۲)

سوم) تلاش برای تغییر خط و الفبا:

یکی از مهم‌ترین و خاص‌ترین تلاش‌های آخوندزاده در راستای باستان‌گرایی و زدودن فرهنگ عربی - اسلامی، تلاشی است که او برای تغییر خط انجام داد. در واقع از نظر او یکی از کارهای ضروری‌ای که در راستای بازگشت به عصر باستان و ارزش‌های آن باید انجام داد تغییر خط و در واقع احیای خط ایران باستان است.

تلاش به منظور اصلاح و تبدیل خط در ایران و عثمانی، مهم‌ترین عنصر زندگی آخوندزاده را می‌سازد. در جهان اسلام او نخستین کسی است که در راه اصلاح و تغییر خط به عمل پرداخت و گام‌هایی در این جهت برداشت، گرچه فکر اصلاح خط در نوع خود تازه نبود. ۱۵۰ سال پیش از آن، پطرکبیر در روسیه در خط کهن آن سرزمین دگرگونی‌هایی وارد ساخت و به رغم مخالفت کشیشان و اشراف کار خود را پیش برد. پیش از آن نیز در جهان اسلام برخی کسان درباره‌ی دشواری‌های خط عربی سخنانی گفته بودند. آخوندزاده در صفر ۱۳۷۴ ق/اکتبر ۱۸۵۷ م رساله‌ی خود را زیر عنوان الفبای جدید برای تحریرات السنه اسلامی منتشر ساخت. در الفبای جدید وی، نقطه‌های حروف حذف شده و حرکات ۳ گانه داخل حروف گشته است و حروف متصل به یکدیگر نوشته می‌شود. او این رساله را در ربیع‌الثانی همان سال توسط میرزا حسین خان (کشیرالدوله و سپهسالار بعدی) که در آن تاریخ کنسول ایران در تفلیس بود، برای میرزا سعید خان مؤتمن الملک انصاری، وزیر خارجه ایران، فرستاد و از اولیای دولت خواست طرح او را بررسی کنند. از برخی رجال منتقد کشور نیز برای انجام مقصود خود یاری خواست، اما کسی به طرح او اعتنا نکرد و فتحعلی هر چه تلاش به خرج داد، نتیجه‌ای نگرفت. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۶۴۳)

خط نیز به مانند بسیاری از رسوم دیگری که در ایران بعد از اسلام به جا ماند مورد انتقاد جدی آخوندزاده است و در واقع می‌توان از آن به عنوان مهم‌ترین انتقاد او یاد کرد. برای همین بود که آخوندزاده از تغییر خط به عنوان یکی از آرزوهای بزرگ خود نام می‌برد و می‌گفت «منتهای تلاش من در این است که ملت خودم را از دست این خط مردود و ناپاک که از ان قوم به ما به یادگار ماند است، خلاص کرده، ملت را از ظلمت جهالت به نورانیت معرفت برسانم» (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۱۴۰).

دشمنی آخوندزاده با الفبای عربی را در پاسخ نامه‌ی وی به «جلال‌الدین میرزا» به خوبی می‌توان درک نمود. جلال‌الدین میرزا کتابی با عنوان «داستان پادشاهان پارسی» به فارسی سره و در ترویج این شیوه از نگارش می‌نویسد و برای آخوندزاده ارسال می‌کند. پاسخ آخوندزاده آن‌چنان صریح و روشن است که نیازی به تحلیل ندارد و به خوبی دیدگاه وی را نسبت به زبان عربی و حتی فراتر از آن اعراب روشن می‌دارد: «به غیر از توصیف و تحسین حرفی ندارم... کاش دیگران متابعت شما کردند و زبان ما را که شیرین‌ترین زبان‌های دنیاست، از اختلاط [با] زبان کلفت و ناهموار عربی آزاد نمودندی... من نیز در تلاش هستم که ملت خودمان را از قید اکثر رسوم ذمیمه این عرب‌ها که وطن ما را که گلستان روی زمین است خراب اندر خراب کردند و ما را به ذلت و سرافکندی و عبودیت و رذالت رسانیدند، آزاد نمودندی...» (ایرج پارسی نژاد، ۱۳۹۰: ۵۲۶)

بنابراین می‌توان گفت، تغییر خط از نظر آخوندزاده، تنها یک انقلاب و اصلاح ادبی و زبانی نیست، بلکه مسیری است که در نهایت می‌تواند منجر به پیشرفت و توسعه شود. او پیشرفت در حوزه‌های مختلف علمی، تکنولوژی و فرهنگی را منوط و وابسته به تغییر خط کرده بود. به بیان او: «مسلم است که راه آهن وطن شما را آباد و ایمن خواهد کرد. اما سعادت کامله‌ی شما

منوط به شروط و اوضاع دیگر است که مبدأ کل آن‌ها انتشار علوم و ترویج مطالب کمال‌الدوله است و این هر دو موقوف به تغییر الفباست.» (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۱۱۲).

نقد و ارزیابی دیدگاه‌های باستان‌گرایانه‌ی آخوندزاده:

اینکه تا چه اندازه، موارد مطرح شده‌ی فوق توسط آخوندزاده به حقیقت نزدیک یا دور است، تحقیق جداگانه مفصلی را می‌طلبد. اما حداقل به چند نکته در تحلیل این موارد می‌توان اشاره کرد:

نخست آنکه دیدگاه‌های آخوندزاده قابل نقد تاریخی است؛ چرا که او به جز نام بردن از چند پادشاه همچون نوشیروان و فریدون، به طور دقیق مشخص نکرده است که دقیقاً چنین شرایط بهشت‌گونه‌ای دقیقاً در کدام مقطع از تاریخ واقعی ایران وجود داشته است. اگر این تعیین دقیق توسط آخوندزاده صورت می‌گرفت، طبیعتاً راحت‌تر می‌شد به آن مقطع از تاریخ رجوع تاریخی کرد و صحت و سقم موارد را مشخص کرد. مخصوصاً اینکه چون آخوندزاده همه چیز را در حد کمال معرفی کرده است، با یافتن اندک موارد نقیض آن می‌توان ادعاهای او در مورد بی‌نقصی ایران باستان را به چالش جدی کشاند.

دوم آنکه موارد مطرح شده توسط آخوندزاده را به نوعی می‌توان واکنشی به تحقیر ایرانیان در دوران معاصر توسط غرب مربوط دانست. غربیکه در عرصه‌های زیادی گوی پیشرفت را از شرقیان و به ویژه ایرانیان ربوده بود، در موضع برتر روحی قرار گرفته بود. حال او بود که می‌توانست ادعا کند من برترم و دیگران فروتر. ادعا در مورد شکوه گذشته ایران در حالی که همان زمان غربیان در موضع فروتری نسبت به ایران قرار داشتند به نوعی مرهمی است بر عقده‌های عقب‌ماندگی و تحقیر.

سوم اینکه در همان نگاه نخست می‌توان فهمید که ایران‌گرایی روشنفکری چون میرزافتحعلی آخوندزاده مبالغه‌آمیز است. در واقع برخلاف روشنفکری چون میرزاملکم‌خان ناظم‌الدوله که مصلح اندیشانه می‌کوشید تا تمایلات ناسیونالیستی و لیبرالیستی و مدرنیستی خود را با اصول و قوانین شریعت دینی اسلام تطبیق دهد یا میرزاعبدالرحیم طالبوف تبریزی که از باستان‌گرایی و غرب‌گرایی افراطی تا حدود زیادی فاصله گرفت، تعریف و برداشت آخوندزاده از ایران باستان به شدت اغراقی و مبالغه‌آمیز بود. اما این مسئله ما را لزوماً به کج‌فهمی آخوندزاده نمی‌رساند.

چرا که همچنان که گفته شد اندیشه‌ی آخوندزاده واکنشی است و نه اصیل و ذاتاً جوشیده، واکنش به چه چیزی؟ واکنش به پیشرفت غرب و عقب‌ماندگی ایران. در این میان یکی از مقصران اصلی این عقب‌ماندگی همچنان که اشاره شد پادشاه و حاکمان ایران بودند. شاید در خلوت، خود آخوندزاده هم به مبالغه‌آمیز بودن دیدگاه‌های خود در مورد ایران باستان اعتقاد داشت اما از طریق چنین معرفی‌ای شاید قصد آن داشته تا پادشاهان ایران آن زمان یعنی قاجاریان را ترغیب به الگوبرداری کند.

در واقع آخوندزاده کمال ایده‌آلی را به عنوان الگو یا سمبل تعیین کرده و حاکمان ایرانی را تشویق به نزدیک شدن به این الگو کرده است. بعضی از عبارت او بدون داشتن مبنای تاریخی روشنی صرفاً می‌تواند عامل انگیزشی برای حاکمان دوره قاجار باشد. بر همین اساس است که او اعتقاد داشت که: «ایرانی تنها زمانی بدل به سرزمینی مینو نشان می‌شود که پادشاهانی چون فریدون و انوشیروان در آن ظهور کنند.» (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۵۰)

او برای اینکه این تشویق را مؤثرتر کند از خود شروع کرده است. هرچند در زمان او سیزده قرن از حمله‌ی اعراب و اسلام آوردن بسیاری از ایران گذشته و به نوعی اسلام به گونه‌ای غیر قابل تفکیک از هویت ایرانی درآمد اما او سعی می‌کند تا به گذشته‌ی تاریخی خود برگردد تا از این طریق اصلاح و انقلاب را از خود شروع کرده باشد.

او از اصالت خود شروع می‌کند و ریشه و نژاد خود را به همه گوشزد می‌کند. تقاضای او این است که دیگران او را به عنوان یک ایرانی اصیل بپذیرند. او در به اصطلاح شجره‌نامه‌ی خود می‌نویسد:

«ما به اشخاص از اهل قصبه خامنه در آذربایجان که در ذیل مذکور و مسمی می‌شویم، شهادت می‌دهیم بر اینکه تخمیناً ۶۰ سال قبل بر این پدر میرزا فتحعلی خان، میرزا محمدتقی مرحوم از اولاد آقای مشهور ضابطه قصبه خامنه بود، رتق و فتق جمیع امورات ملکیه آن قصبه به ضمیمه پاره دهات دیگر از طرف امنای دولت ایران فقط به معظم‌الیه با وظیفه معینه مرجوع و محول می‌بود و چنان که خودش و همچنین آبا و اجدادش از نجبای ایران می‌باشند» (همان، ۳۵۶)

تلاش اصلی فکری آخوندزاده در این زمینه این است که نمادهای وطنی و ملی را جایگزین نمادهای دیگر و به ویژه نمادهای دینی و اسلامی کند. به بیان فریدون آدمیت: «آخوندزاده از نخستین نمایندگان ناسیونالیسم ایرانی است. او به تقلید از اروپاییان، کوشید ملی‌گرایی را جانشین دین سازد. وی از نگارش مکتوبات کمال‌الدوله، به موازات محو دین یا تضعیف آن، تقویت علاقه ملت به ایران پیش از اسلام و در نتیجه ایجاد احساسات ملی را نیز در نظر داشت. او معتقد بود که اعتقادات دینی در دل‌های مردم، نیروی روزگاران گذشته را ندارد و نمی‌تواند آنان را به شوق شهادت به نبرد با دشمنان قوی دست بکشاند. پس باید «تخم ملت دوستی و وطن پرستی» را در دل‌های ایشان کاشت» (آدمیت، پیشین، ۱۱۵)

روش باستان‌گرایی آخوندزاده این است که لایه‌هایی که در طی قرون بر گذشته‌ی ایران کشیده شده است را کنار بزند تا گذشته، از پس این، این غبارروبی، هویدا شود. کار آخوندزاده همچون کار باستان‌شناسانی است که سعی دارند تا گرد و خاک‌ها را آرام‌آرام بزدایند تا در زیر این گرد و خاک‌ها و غبارهای مختلف، در نهایت به شیء باارزشی تاریخی دست یابند. آخوندزاده نیز مدام لایه‌برداری می‌کند تا به زعم خودش به اصل برسد.

و مهم‌ترین خاک‌برداری او در عرصه فرهنگ و مذهب است. برای او اسلام، غباری است که بر روی دین و فرهنگ آباء و اجدادی نشسته است. این غبار بایستی برداشته شود تا به اصالت باستانی رسید. در نامه‌ای که آخوندزاده به یکی از زرتشتیان می‌نویسد این روش کاری مشهود است. او در این نامه ایرانیان را نسبت به دور افتادن از مذهب ملی و باستانی هشدار می‌دهد و خطاب به آن زرتشتی و در واقع خطاب به تمام ملت ایران می‌نویسد: «شما یادگار نیاکان مایید. و ما قرونی است که به واسطه دشمنان وطن خودمان به درجه‌ای از شما دور افتاده‌ایم که اکنون شما، ما را در ملت دیگر و مذهب دیگر می‌شمارید. آرزوی من این است که این مغایرات از میان ما رفع شود، و ایرانیان بدانند که ما فرزندان پارسیانیم و وطن ما ایران است و غیرت و ناموس و بلندمندی و علوی‌طلبی تقاضا می‌کند که تعصب ما در حق هم‌جنسان و هم‌زبانان و هم‌وطنان باشد نه در حق بیگانگان و راهزنان و خونخواران و ما را شایسته آن است که اسناد شرافت بر خاک وطن مینونشان خود بدهیم نه بر خاک دوزخ‌صفت و ذات‌اللهب اجنبیان. نیاکان ما عدالت‌پیشیه‌ی فرشته‌کردار بودند. ما فرزندان ایشان نیز در این شیمه حمیده باید پیروان ایشان بشویم نه پیروان راهزنان و اهرمنان.» (همان، ۱۱۸-۱۱۹)

بی‌جهت نیست که آخوندزاده در میان شاعرات، اندیشمندان و نویسندگان مختلف ایرانی، بیش از همه بر فردوسی نظر دارد و بیش از همه او را می‌ستاید: چرا که مهمترین کسی که در هنگامه‌ی سیطره ادبی و سیاسی عرب، به احیای اساطیر باستانی همت گمارده، فردوسی است و از این روست که از نظر آخوندزاده:

«الحق می‌توان گفت که در میان ملت اسلام پوئری فقط عبارت از اشعار فردوسی است که نظیر آن تا امروز به هیچ کس از ملت اسلام مقدر نگردیده است.» (آخوندزاده، بی‌تا، ۱۷)

تأثیر اندیشه‌های آخوندزاده در دوران پس از مشروطیت:

اساساً بعد از بهم‌ریختگی‌هایی که در فضای عمومی ایران پس از مشروطه به وجود آمد، یک نیاز و خواست مشترکی میان برخی از روشنفکران و مردم پدید آمد که خواستار برقراری وحدت، امنیت و حفظ سرحدات مرزی ایران بود.

تحولات این دوره موجب شد تا نوعی اجماع عمومی برای شکل‌گیری دولتی مقتدر و متمرکز- نه لزوماً استبدادی - در میان همه اقشار و شئون مختلف شکل گیرد. وضعیتی که در آن این تصور ایجاد شد که می‌بایست فردی مقتدر، کسی که به عنوان کارگزار ملت، یک حکومت متمرکز و مقتدر بنا نهاد که در عین رفع مشکلات فزاینده داخلی، بتواند از یکپارچگی و استقلال آن محافظت نماید. در حالی که برابری‌خواهی، آزادی‌خواهی و ملی‌گرایی رمانتیک الهام‌بخش نسل اولیه روشنفکران و تلاش‌هایشان برای انجام تغییر و اصلاح سراسر کشور بود، برای روشنفکران پس از جنگ جهانی اول، اقتدارگرایی سیاسی و ملی‌گرایی سیاسی زبانی و فرهنگی به نیروی ضروری و کارسازی در تحقق آرزوهایشان تبدیل شد. (اتابکی و یان‌زوک، ۱۳: ۱۳۸۵)

همین نیازها، به ویژه نیاز به ملی‌گرایی زبانی و فرهنگی بود که باعث می‌شد تا رجوع به آرای اندیشمندان ملی‌گرا و باستان-گرایی چون آخوندزاده ضروری به نظر برسد.

بر این مبنا، نوع تأثیر آخوندزاده بر فضای پس از خود را بیشتر از نوع تأثیر گفتمانی می‌توان در نظر گرفت. بر این اساس، بخشی از تمام آن چیزهایی که مربوط به ایرانیت، ناسیونالیسم، تقدیس ایران قبل از اسلام و ... است و در ادبیات فارسی، اجتماعی و سیاسی ایران در دوران معاصر به وجود آمد، حاصل کار اندیشمندانی چون آخوندزاده محسوب می‌شود. در این چارچوب می‌توان گفت ناسیونالیسم در مفهوم جدید آن، یکی از مهم‌ترین مفاهیمی بود که قدم به گفتمان جدید سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در ایران نهاده و گروه‌های مختلفی از جامعه ایرانی و بویژه روشنفکران و نخبگان فکری را با درجات مختلف و تفاوت‌هایی چند تحت تأثیر قرار داد.

به تعبیر داریوش آشوری: «ناسیونالیسم مدرن ایرانی که در پی پایه‌گذاری دولت مدرن و قدرتمند ایرانی بوده است پایه خود را بر آگاهی دیرینه‌ی ایرانیان به هویت قومی خود می‌گذارد که هویت دیرینه‌ی فرهنگی‌ست و در اوج خود تکیه‌ی خود را بر تاریخ پیش از اسلام می‌گذارد. این تاریخ که بخش عمده‌ی آن در دوران اسلامی ناشناخته بود یا در اساطیر گم بود، در قرن نوزدهم با کوشش‌های باستان‌شناسانه زبان‌شناسان اروپایی کشف شد. این ناسیونالیسم در صورت گزاف‌رایانه‌ی خود بر گمانی از ایرانیت ناب تکیه داشت که ناگزیر با اسلام به عنوان دینی بیگانه با ایرانیت ناب سر ستیز داشت و یا می‌خواست آن را نادیده انگارد یا اگر بشود یک دین ایرانی بیافریند یا دین گذشته‌ی ایرانی را دوباره زنده کند. (آشوری، ۱۳۷۷: ۱۸۷-۱۸۸).

اگر نگاهی به نطق فروغی در مراسم تاجگذاری رضاخان ببینیم متوجه حضور عناصر ایران باستان در مشروعیت‌سازی برای حکومت خواهیم شد. در این نطق، فروغی، تمامی عناصر «شوونیسیم شاهنشاهی» و «باستان‌گرایی» را که بعدها توسط پیروان و شاگردان او پرداخت شد، در برداشت. او در نطق خود، رضاخان میرپنج را «پادشاهی پاک‌زاد و ایران‌نژاد» و «وارث تاج و تخت کیان» و ناجی ایران و احیاگر شاهنشاهی باستان ... خوانده و اشتباه است اگر نطق فروغی را یک خطابه تملق‌آمیز تصور کنیم. فروغی به تملق‌گوئی رضاخان نیازی نداشت، او می‌خواست به دیگران بیاموزد که از این به بعد چگونه با رضاخان سلوک کرد و رضاخان [نیز] بیاموزد که دیگر رضاخان قزاق، دیگر «خان» «میرپنج» و حتی «سردارسپه» نیست، [بلکه] او «شاه شاهان». وارث «تاج و تخت کیان» و جانشین کورش و داریوش و نوشیروان است. (فردوست، ۱۳۶۹: ۴۱)

بعد از روی کار آمدن رضاشاه و پس از انقلاب مشروطیت، یکی از اقدامات مهم و خاص رضاشاه، توجه به مساله باستان‌گرایی و اتخاذ رویکرد بزرگداشت و تجلیل از حکومت‌های شاهنشاهی ایران قبل از اسلام بود. حوادث پس از پایان جنگ عالم‌گیر اول و

تحولات بعد از آن نشان می‌دهد که هویت ملی به نحوی ساماندهی می‌گردید که نقش دین در ساختمان ملیت ایرانی بسیار اندک و ناچیز باشد. گسترش دامنه و نفوذ هویت ملی مبتنی بر باستان‌گرایی در دوره رضاشاه با پیشرفت پروژه دولت - ملت - سازی مدرن پیوستگی داشت. تأسیس سلسله پهلوی و روی کار آمدن رضاشاه را سرآغاز جدیدی در آرایش هویتی جامعه ایرانیان باید به شمار آورد.

در این دوران، دولت مطلقه قدرت را به سود خود تمام کرد. این دولت به منظور ایجاد هویت‌سازی ملی، باستان‌گرایی را طراحی نمود و اجرا کرد. پروژه هویت‌سازی دولت مطلقه پهلوی، که از آن تحت عنوان هویت ایرانی یاد می‌شود. در دوران سلطنت رضاشاه، شکل خاصی از هویت اجتماعی را ایجاد کرد. به دنبال تأسیسی هویت ایرانی متجدد، بار دیگر آرایش هویتی جامعه ایران دستخوش تغییر شد و در نقشه آن دگرگونی‌های مهمی به‌وجود آمد. به عنوان دقیق‌تر، تکوین ساخت دولت مدرن نوساز، عامل اصلی مسلط شدن هویت‌سازی ملی و باستان‌گرایی در ایران بود.

قوانینی همچون قانون سجل احوال، و بازسازی مقبره فردوسی، و نیز اساسنامه فرهنگستان زبان ایرانی (فارسی)، که مهم‌ترین گام برای گسترش زبان فارسی بد، دقیقاً در جهت تحقق ارزش ایران‌گرایی تصویب شدند. بر اساس اسناد و مدارک موجود می‌توان گفت که در آن عصر، ایرانیت و شاه‌پرستی دو رکن مهم و جدانشدنی از مسیر تجدد تلقی می‌شدند و با یکدیگر هم‌زاد بودند. شاه‌دوستی و شاه‌محوری، تلاش برای خلق وجهه کاریزمایی برای پادشاه و پیوند سلطنت با موجودیت ایران ایران‌گرایی با تأکید بر لزوم تجدید عظمت ایران باستان پس از انقلاب مشروطه به صورت یک آرمان درآمد و ناسیونالیسم یکی از زیرساخت‌های اساسی حکومت گشت. (عیوضی، ۲۵۵: ۱۳۸۰).

نتیجه‌گیری:

یکی از اهداف و برنامه‌های مهم هر فرد و جامعه‌ای این است که مدام رو به پیشرفت قدم نهد و با پشت سر گذاشتن گذشته، رو به آینده‌ای جدید و مترقی گام بگذارد. اینکه امروز از دیروز و فردا از امروز بهتر و پیشرفته‌تر باشد خواست ذاتی و درونی محسوب می‌شود و به طور یقین می‌توان گفت که کسی یا جامعه‌ای از پسرفت، زوال و عقبگرد خوشحال و راضی نمی‌شود. اما در مقاطعی از زندگی انسان و جوامع، شرایطی به وجود می‌آید که میل به بازگشت یا به تعبیر دیگر، رجعت، نه تنها به یک خواست، بلکه تبدیل به یک نیاز مهم می‌گردد. اینکه چرا علیرغم ضرورت پیشرفت و داشتن نگاه به جلو، بعضاً میل به بازگشت به وجود می‌آید، علامت سؤال مهمی را پیش روی یک محقق می‌گذارد.

جدای از تمام مسائل، دلایل و عواملی که ممکن است باعث ایجاد میل به بازگشت وجود داشته باشد، حداقل باید در مورد یک چیز با قطعیت سخت گفت و آن نارضایتی از وضع موجود است. اینکه انسانی آن‌چنان از وضع موجود ناخرسند باشد که با خود بیاندیشد که گذشته، بسی باشکوه‌تر و دلپذیرتر از کنون است. یک نوستالوژی کاذب و غیرواقعی مبنی بر اینکه گذشته بهشت بوده و حال، وضعیت همچون جهنم است.

درواقع میل به بازگشت را در این شرایط می‌توان یک عملیات روانی توسط انسان در واکنش به بحران‌ها قلمداد کرد. همین شرایطی که برای انسان‌ها ممکن است در مواقع بحرانی به وجود آید، برای جوامع نیز متصور است. زمانی که یک جامعه به وضع اسفبار و بحرانی دچار شود. یکی از احتمالات این است که بخشی از روح کلی جامعه برای گذشته احساس دل‌تنگی کنند. آنها با یادآوری بخشی از گذشته که مطلوب و دلپذیر بوده، این مطلوبی و دلپذیری را به کل شرایط دوران گذشته تعمیم می‌دهند و از گذشته یک بهشت می‌سازند.

برای آنها یادآوری گذشته و دلخوش کردن به خوبی‌های آن، مرهمی می‌شود برای التیام آلام اکنونشان. در این حالت، هرچند مشکلی از آن حل نمی‌شود اما حداقل این فایده را دارد که برای لحظاتی هم که شده، فراغت و نوعی سرمستی را به وجود می‌آورد.

چنین شرایطی بسیار مستعد آن است که در دل خود یک اندیشمند باستان‌گرا را بپروراند. کافی است تا اندیشمندی پیدا شود که ضمن نارضایتی از اوضاع موجود، علقه و علائقی نسبت به ایران باستان داشته باشد. اگر این اندیشمند تحت تعلیمات و تربیت‌های خاص و ویژه‌ی افراد باسواد و معترضی چون آخوند علی‌اصغر و میرزا شفیع و بکی‌خان و ابوویان قرار گرفته باشد و در محیطی پر از روشنفکر و محافل روشنفکری چون تفلیس نیز قرار گرفته باشد، طبیعی است که حاصل آن خلق نویسنده‌ای چون میرزا فتحعلی آخوندزاده است.

آخوندزاده که یکی از کسانی بود که معضله‌ی عقب‌ماندگی را درک کرده بود، همچون دیگر روشنفکران عصر قاجار، پس از درک این مسأله به سراغ پاسخی برای سؤال چه باید کرد؟ رفت. پاسخ آخوندزاده، تفاوت ماهوی با پاسخ دیگر روشنفکران داشت. او پس از درک مسأله عقب‌ماندگی، نگاهش به گذشته چرخید. هرچند وجه اصلی پاسخ او نیز به مانند بسیاری دیگر، لزوم درک و پذیرش واقعیت جدید یا همان تجدد بود، اما او برای برطرف کردن حس تحقیر تاریخی در مقابل غرب، به بازتعریف گذشته پرداخت؛ به گونه‌ای که این بازتعریف برای ایران شخصیت و هویت به ارمغان آورد.

بر این اساس، تعریف و ترسیم آخوندزاده از گذشته، تعریف و ترسیمی بهشت‌گونه بود. او با انتخاب مقطعی از تاریخ ایران که مربوط به پیش از حمله‌ی اعراب و ورود اسلام به ایران بود، آن مقطع را سرشار از شکوه و تقریباً بی‌عیب و نقص قلمداد کرد. او مسئولیت تمام ویرانی‌ها و عقب‌ماندگی‌های ایران را به گردن اعراب - یعنی قومی مهاجم و غیرایرانی - انداخت تا با رفع مسئولیت از ایرانیان، به غرب اجازه ندهد تا بیش از این، عقب‌ماندگی را بهانه‌ای برای تحقیر ایران کند.

آخوندزاده، لزوم تجدد را در کنار مؤلفه‌ی باستان‌گرایی قرار داد تا هم ایران را به سمت ترقی هل و سوق دهد و هم خلاء روحی ناشی از عقب‌ماندگی را برطرف کند. اما موضوع آن بود که باستان‌گرایی آخوندزاده واجد نوعی رمانتیسم بود؛ رمانتیسمی که با واقعیت تطبیق کامل نداشت. او تصویری از ایران قبل از اسلام ارائه می‌کرد که در آن، همه چیز در حد ایده‌آل و کامل خود بود. از سیاست گرفته تا اقتصاد و فرهنگ، همه بی‌نقص و کامل بودند. آرمانشهری که آخوندزاده از ایران قبل از اسلام ارائه می‌کرد. شبیه آرمانشهرهای خیالی بود که بهشت را به ذهن متبادر می‌کرد.

در این آرمانشهر، پادشاه در نهایت عدالت و مهرورزی بود و هم و غم اصلی‌اش خدمت نام و تمام به مردم تحت حکومتش بود؛ او ضمن مستقر کردن سیستم‌های کارآمد، با برقراری ارتباط نزدیک با مردم - از طریق کارهایی چون بر سر یک سفره نشستن با رعیت یا ملاقات‌های عمومی - به رفع مشکلات باقی‌مانده و حل‌نشده‌ی مردم می‌پرداخت، مأموران اقتصادی این حکومت مو را از ماست کشیده و تا کوچکترین ذره‌ی حق را به صاحب حق می‌رساندند؛ کوچک‌ترین ظلم و ستمی به احدی روا نمی‌شد و تمام مردم از رسیدن به تمام حقوق حقه‌ی خود مطمئن بودند؛ سیستم سلامت در بی‌نقص‌ترین شکل خود کار می‌کرد، به-گونه‌ای که از یک طرف حادترین طبیب‌ها در بیمارستان‌های ایران آن زمان مشغول به کار بودند و از طرف دیگر هیچ ایرانی‌ای دغدغه‌ی تأمین هزینه‌های درمان را نداشت؛ فقیری در سرزمین ایران یافت نمی‌شد و حداقل آن بود که هر کس در تأمین معاش خود توانا بود و مجبور نبود برای امرار معاش خود دست به دامن شخص یا نهاد دیگری شود؛ و از دلایل وجود چنین شرایط بهشت‌گونه‌ای این بود که پادشاه در مسائل به تنهایی تصمیم نمی‌گرفت چرا که در کنار او بهترین، عاقل‌ترین و فرزانه‌ترین مشاوران قرار داشتند.

اما به خاطر حداقل دو دلیل آرای آخوندزاده را می‌توان رمانتیک و به تبع آن غیر عملی قلمداد کرد؛ یکی آنکه تصویری که آخوندزاده از ایران قبل از اسلام ارائه می‌کند غیرواقعی و تا حدود زیادی به جای تاریخی بودن، خیالی است. بدون انجام تحقیق تاریخی مفصل و همه‌جانبه هم می‌توان متوجه شد که چنین دوران بدون نقص و کاملی در هیچ مقطعی از تاریخ نه برای ایرانیان و نه برای ملل غیرایرانی محتمل نبوده است. و دوم آنکه نادیده گرفتن مؤلفه‌های اسلامی به عنوان یکی از اجزاء و عناصر غیر قابل انکار تمدن ایرانی، نوعی ضعف تحلیلی و خیال‌اندیشی نظری است. علیرغم نوع ورود اسلام به ایران - که از طریق حمله‌ی نظامی - بود اما بسیاری از مؤلفه‌های اسلامی به تدریج و در طول تاریخ به گونه‌ای با فرهنگ و تمدن ایرانی عجین شد که جدا کردن آن، امروزه کاری دشور و می‌توان گفت نشدنی است. و این چیزی است که حتی خود آخوندزاده بدان معترف بود.

اما این مسئله بدان معنا نیست که اندیشه‌های آخوندزاده کاملاً انتزاعی، خیالی و در نتیجه بدون اثر بود. اندیشه‌های آخوندزاده تأثیرات خود را در حوزه‌های مختلف ادبی و سیاسی برجای گذاشت. در حوزه ادبیات و به لحاظ مضمونی، از آخوندزاده به بعد بود که مضامینی چون وطن، ملت، ایران و امثالهم به مجموعه‌ی مضامین اشعار اضافه شد. هرچند ورود این مضامین، معلول عامل بزرگتر و جامع‌تری به نام فکر مشروطه بود اما مشخصاً در مورد این مضامین نمی‌توان از نقش آخوندزاده غافل شد. چرا که او مهم‌ترین کسی بود که تا بدین حد بر سر مفاهیم و ارزش‌های ایرانیت تأکید داشت. در میان تمام متفکران مشروطه، کسی را چون آخوندزاده نمی‌توانیم بیابیم که تا این اندازه بر چنین مفاهیمی ارزش‌گذاری کند.

از طرف دیگر در حوزه سیاست نیز، اندیشه‌های آخوندزاده تأثیرات خاص خود را بر جای گذاشت. مهم‌ترین تأثیر اندیشه‌های آخوندزاده در تدوین ایدئولوژی و گفتمان عصر پهلوی بود. در دوران هر دو پادشاه پهلوی، ملاک اصلی گفتمان‌سازی، ارزش‌های ایران باستان بود. در واقع ملاک اصلی مشروعیت‌ساز برای پادشاهان پهلوی، نه انتخابات و نه چیز دیگری بود بلکه آنها از نظر خودشان تنها به این دلیل محکم پادشاه ایران هستند که توالی و ادامه‌ی پادشاهان ایران باستان و در یک کلام شاهنشاهی هستند که فرہ‌ایزدی دارند.

منابع

۱. اتابکی تورج و اریک یان زوکر، تجدد آمرانه: جامعه و دولت در عصر رضاشاه، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۵.
۲. آجودانی، ماشاءالله، یا مرگ یا تجدد، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۲.
۳. آخوندزاده، فتحعلی، مکتوبات کمال‌الدوله، به کوشش محمد باقر مؤمنی، تهران: صدای معاصر: ۱۳۵۰.
۴. آخوندزاده، میرزا فتحعلی، الفبای جدید و مکتوبات، به کوشش حمید محمدزاده، تبریز: نشر احیاء، ۱۳۵۷.
۵. آخوندزاده، میرزا فتحعلی، مقالات، گردآورنده: باقر مؤمنی، تهران: انتشارات آوا، ۱۳۵۱.
۶. آخوندزاده، میرزا فتحعلی، مکتوبات کمال‌الدوله، بی‌تا، بی‌جا.
۷. آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران: خوارزمی، ۱۳۴۹.
۸. اسپریگنز، توماس، فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: انتشارات آگه، ۱۳۸۲.
۹. آشوری داریوش، ما و مدرنیته، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۷.
۱۰. اکبری، محمدعلی، پیشگامان اندیشه‌ی جدید در ایران: عصر روشنگری، تهران، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۵.
۱۱. پارسی‌نژاد، ایرج، طالبوف، تبریزی منتقد ادبی ایران، مجله‌ی ایران‌شناسی، شماره‌ی ۱۷، پاییز ۱۳۹۰.
۱۲. شفیعی، کدکنی محمدرضا، با چراغ و آینه، تهران: نشر سخن، ۱۳۹۰.
۱۳. عیوضی، محمدرحیم، طبقات اجتماعی و رژیم شاه، تهران: مرکز اسناد و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۴. فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، ج ۲، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۹.
۱۵. مصطفوی، خشایار، زایش درام ایرانی (گفتمان روشنفکری در عصر قاجار و رویکرد میرزا آقا تبریزی در تلفیق نمایش ایرانی و تئاتر غربی)، تهران: نشر افراز، ۱۳۹۱.